

دزدگی از یک شغل

نجار پیری بود که می‌خواست بازنشسته شود. به کارفرمایش گفت: می‌خواهد ساختن خانه را رها کند و از زندگی بی‌دغدغه در کنار همسر و خانواده‌اش لذت ببرد.

کارفرما از این که دید کارگرش می‌خواهد کار را ترک کند ناراحت شد. او از نجار پیر خواست که به عنوان آخرین کار، تنها یک خانه دیگر بسازد. نجار پیر قبول کرد، اما کاملاً مشخص بود که دلش به این کار راضی نیست. او برای ساختن این خانه، از مصالح بسیار نامرغوبی استفاده کرد و با بی‌حوصلگی، به ساختن خانه ادامه داد.

وقتی کار ساختن خانه به پایان رسید، کارفرما برای واریسی خانه آمد. او کلید خانه را به نجار داد و گفت: «این خانه متعلق به توست. این هدیه‌ای است از طرف من برای تو».

نجار شوکه شده بود. مایه تأسف بود! اگر می‌دانست که دارد خانه‌ای برای خودش می‌سازد، مسلماً به گونه‌ای دیگر کارش را انجام می‌داد.

